

ناصر پایدار

نگاهی به گفتگوی خسروشاهی با "نگاه"

نشریه "نگاه" با طرح پرسشهایی در باره "جنبش کارگری: رفرم و انقلاب" مصاحبه ای با "یدالله خسروشاهی" انجام داده است که متن آن در شماره پنجم نشریه مذکور به چاپ رسیده است. توضیحات "خسروشاهی" در این گفتمان تکرار اصول کهنه سوسیال رفرمیسم پیرامون پاره ای مسائل اساسی جنبش کارگری است و شنیدن آن از زبان کسی که خود را چهره فعال این جنبش معرفی میکند سخت حساسیت برانگیز است. او دیدگاهها، سیاستها و جهتگیریهایی را تبلیغ می کند که یک قرن تمام توسط سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم روسی و گرایشات مشابه در جنبش کارگری جهانی تبلیغ شده و در تحمیل سرنوشت غم انگیز و دردآور موجود بر طبقه کارگر بین المللی نقش جدی داشته است. "یدالله خسروشاهی" شاید نفعی در تبلیغ و اشاعه این نظرات ندارد، او انسان کارگری است که بظاهرا طرفدار محو کار مزدوری و برچیدن بساط سرمایه داری است اما نباید فراموش کرد که احتمالاً "جهنم نیز با نیات حسنه بر پا شده است" تاریخ قرن بیستم یکسر میدان تابش پاکبازیها و پیکار مصمم کمونیستها یا کارگران کمونیستی است که با فریاد زنده باد سوسیالیسم و زنده باد پرولتاریا بر سنگفرش خیابانها یا در میادین تیر سرمایه جان باخته اند. اما صرف کارگر بودن یا مجرد عشق ورزی آنها به رهائی انسان وثیقه ای برای گسست آنان از پیگیری راه حلهای غیرکمونیستی در جنبش کارگری نگردید. آنچه خسروشاهی در این گفتگو طرح و توصیه میکند شاید با آنچه که او در عالم واقع به مثابه اهداف واقعی مبارزه طبقاتی جستجو مینماید تفاوت داشته باشد. هدف نوشته حاضر تلاشی کمونیستی و صمیمانه برای آگاه ساختن خود وی و هر رفیق کارگر دیگر به اثرات مخرب وزیانبار دریافتهای یا نقطه نظراتی است که ایشان مطرح نموده اند. من با این منظور و بعنوان یک گفت و شنود دردمندانه و رفیقانه به بررسی متن مصاحبه وی می پردازم.

خسروشاهی در شروع گفتمان از طرح تمایزات میان جنبش کارگری کشورهای غربی و ممالکی مانند ایران آغاز میکند. او میگوید که در بخش نخست روند اصلاحات به انتها رسیده است و وظیفه فعالین جنبش کارگری سازمان دادن طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی

است اما در کشورهای نوع دوم هنوز جای زیادی برای اصلاحات وجود دارد، از همین روی پیشروان پرولتاریا باید ضمن داشتن یک چشم انداز سوسیالیستی از هر فرصتی برای به میدان آوردن توده های کارگر جهت اصلاحات حداکثر استفاده را بنمایند.

"دوران اصلاحات در کشورهای پیشرفته صنعتی سالهاست که به پایان رسیده و نیروهای جنبش کارگری این کشورها بایستی نوعی از سازماندهی را در دستور کار خویش قرار دهند که به تغییر ساختاری جامعه و حاکمیت کارگران بر سرنوشت خویش منجر شود. اما در کشورهای پیرامونی و عقب نگه داشته شده ای چون ایران پیشروان جنبش کارگری ضمن سازماندهی مستقل طبقه کارگر برای هر رفم و اصلاحی، لازم است با داشتن چشم اندازی سوسیالیستی حرکت کارگران را به سمت رویارویی با حاکمان بکشانند و برای جایگزینی یک حکومت و دولت کارگری تلاش نمایند"

مطابق این احکام، کمونیستها تا زمانی که جایی برای اصلاحات در جامعه سرمایه داری می بینند باید با داشتن چشم انداز سوسیالیستی، اصلاحات را بستر رویارویی طبقه کارگر با حاکمان سازند و در آن زمان که روند اصلاحات به بن بست می رسد باید سازماندهی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهند؟! اولین سؤال از خسروشاهی این است که منظور وی از چشم انداز سوسیالیستی چیست؟ جواب او کاملاً مشخص است. تمامی صدر و ذیل گفته ها، نظرات، استدلالات، عملکردها، موضعگیریها، مخالفتها و موافقتهایش با صدای بلند فریاد می زنند که مراد وی از داشتن چشم انداز سوسیالیستی همان اعتقاد متعارف مکتبی چپ به آرمان سوسیالیسم است. باور به این مهم که رهائی واقعی انسانها از استثمار، بیحقوقی و مصائب سرمایه داری نهایتاً در گرو تحقق سوسیالیسم است. اینکه باید ضرورت نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را در بین کارگران ترویج نمود. اینکه باید برنامه ای نوشت و در فصل نخست آن تحت عنوان "برنامه حداکثر" در باره آرمان سوسیالیسم جمله بافی کرد و اینکه بعداً تمامی اینها، یعنی همه این اعتقادات مکتبی، باورهای ایدئولوژیک، سوگندهای غلیظ و شدید وفاداری و شعارهای آسمانکوب زنده باد و برقرار باد و نابود باد را بسان یک تعویذ مذهبی یا یک برگ هویت مسلکی به بازو بست و با قلبی پر از ایمان مقدس سوسیالیستی بسیار قهرمانانه پرچم اصلاح طلبی مسالمت آمیز یا میلیتانت برافراشت و در چهارچوب تمکین به اصول بردگی مزدی یکراست آستان پر عظمت سوسیالیسم را دق الباب نمود!! داشتن چشم انداز

سوسیالیستی در روایت خسروشاهی که همان روایت سالیان دراز چپ سوسیال رفرمیستی است
سوی آنچه گفتم هیچ چیز دیگری نیست. من روایت کمونیستی از چشم انداز سوسیالیستی و
دلایل بیشتری پیرامون بیگانه بودن خسروشاهی با این روایت را کمی پائین تر توضیح می
دهم اما در همینجا و به دنبال سؤال قبلی باید پرسش دیگری را مطرح کنم. پرسش این
است که اگر روند اصلاحات و توسل به این نوع افق نمائیها قادر است جنبش کارگری را در
صراط انقلاب سوسیالیستی قرار دهد پس چرا در حال حاضر طبقه کارگر هیچ کشور اروپای
غربی یا دنیای پیشرفته مورد اشاره خسروشاهی نه فقط در صور انقلاب سوسیالیستی نمی
دمد که بقول خود وی سفت و سخت به رفرم چسبیده است؟؟ مگر نه این است که به
اعتراف ایشان روند اصلاحات در این بخش دنیا به انتها رسیده است. آیا کسی که خود را
تنها صاحبخانه حق آب و گل دار جنبش کارگری و همه کمونیستها را مهمانان ناخوانده و
مزاحم این جنبش میدانند نباید جایی برای پاسخ این سؤال در ذهن خویش باز کند؟؟ شاید
چنین می پندارد که در این کشورها چپهای مانند او وجود نداشته اند؟! شاید عقیده دارد
که هیچ چپی در این ممالک از داشتن چشم انداز سوسیالیستی نوع ایشان سخن نرانده است
و شاید مجرد پارلمانتاریست بودن و اهل براندازی نبودن چپهای این دیار را عامل لنگر
کشیدن جنبش کارگری اروپا به ساحل وضعیت اسفبار موجود می بیند!! و بالاخره شاید هم
سیر حوادث گذشته جنبش کارگری اروپا را بی عیب و نقص می داند زیرا روند اصلاحات
در آن طی شده و حالا رهبران کارگری باید نسخه کسب قدرت سیاسی بیچند؟؟!! همه این
شاید ها در باره جواب احتمالی ایشان به پرسش بالا وجود دارد اما او باید بداند که این
پاسخها یکی از دیگری غلط ترند. در میان احزاب کمونیست کشورهای غربی عضو کمینترن
فقط دو حزب کمونیست آلمان و فرانسه ۴۰۰ هزار عضو داشتند(۲) که عموماً کارگر
بودند. این احزاب، سوسیالیسم و تسخیر قدرت سیاسی مطابق الگوی خسروشاهی را نیز
بسیار جدی طرح می نمودند، معضل اساسی شان دل بستگی به پارلمانتاریسم نیز نبود. از
اینها گذشته نفوذ وسیعی در طبقه کارگر داشتند و اتحادیه های کارگری هوادار احزاب نوع
آنها ۱۷ میلیون کارگر اروپائی را از زیر علم و کتل سوسیال دموکراسی بیرون آورده و در
صفوف خود متشکل ساخته بودند(۳). این احزاب به شیوه خسروشاهی از رفرم نیز حمایت
می نمودند و در هر کجا که زمینه ای می یافتند بساط اصلاح طلبی می گسترده. خلاصه
کلام جنبش کارگری اروپا همه این مؤلفه ها را همراه داشته است و اینک در انتهای روند

اصلاحات مورد توصیه رفیق ما به دامان وضعیت درناک کنونی فرو غلطیده است. چرا؟ تنها به این دلیل که سوسیالیسم و چشم انداز سوسیالیستی داشتن و رفرم و روند مبارزه و پروسه آمادگی طبقه کارگر برای انقلاب و تسخیر قدرت را درست بشیوه خسروشاهی درک و دریافت می کرده اند. به این دلیل بسیار روشن که سوسیالیسم آنها سوسیالیسم بورژوائی بوده است، درست به همانگونه که سوسیالیسم رفیق ما نیز به تمام و کمال سوسیالیسم روسی و بورژوائی است. رمز و راز بیشتر شکستها و وضعیت موجود دامنگیر جنبش کارگری اروپا را باید در این جا جستجو نمود و بر همین مبنی من همچنانکه که بالاتر اشاره کردم ترجیح می دهم که این موضوع را تا آنجا که در حوصله یک مقاله کوتاه چند صفحه ای است باز نمایم و توضیح دهم.

سوسیالیسم روسی بر خلاف بسیاری انگاره ها، حتی بر خلاف تصور پاره ای مدعیان نقد کمونیستی اردوگاه، فقط در تلقی سوسیالیسم از سرمایه داری دولتی خلاصه نمی گردد. طبیعی است که این تلقی مرکز ثقل نگرش یا گرایش سوسیالیسم روسی را تعیین میکند. اما این روایت نمیتواند خود را به تمامی میداین پیکار و عرصه های تقابل جنبش کارگری با سرمایه تسری ندهد. مبارزه برای جایگزینی نوعی سرمایه داری با نوعی دیگر نمی تواند با مبارزه برای محو کار مزدوری و برپائی سازمان کار و مدنیته گسسته از بردگی مزدی دارای محتوای همگون و فرایند همگن باشد. اینکه انسانها از سوسیالیسم و محو کار مزدی و طبقات و استثمار و دولت سخن بگویند، اینکه منتقد ساختار اقتصادی سرمایه داری اردوگاهی باشند به خودی خود هیچ نشانی از تعلق واقعی آنها به گرایش مارکسی کمونیسم و سوسیالیسم کارگری بدست نمی دهد. باید دید که راه حل آنها برای سازمان دادن پیکار توده های کارگر و تجهیز جنبش کارگری برای انقلاب سوسیالیستی و محو شیوه تولید سرمایه داری دارای چه خصلت و مضمون و رویکردی است. اگر قرار است کارگران جامعه ای بر پای سازند که در آن وسائل تولید و هر چه هست بطور واقعی از حالت سرمایه بودن خارج شود، اگر قرار است هیچکس نیروی کارش را به هیچ دولت و مؤسسه و سرمایه داری نفروشد، اگر بناست که انسانها با محصول کارشان یگانه و به هر نوع جدائی آنان از برنامه ریزی تولید و امور اجتماعی پایان داده شود و بالاخره اگر قرار است دولت و طبقات و همه تبعات شیوه تولید سرمایه داری از میان برداشته شود در ایین صورت طبقه کارگر باید در همه فراز و فرودها و مقاطع پیکار خود با راه حل مشخص و بالفعل کمونیستی، با

مطالبات روزمره متناظر بر پیگیری این راه حل، با اشکالی از سازماندهی توده ای و حزبی متناسب با مبارزه برای تحقق این راه حل و در یک کلام با جنبشی سوسیالیستی در عرصه مصاف با سرمایه داری حضور داشته باشد.

از درون فرایند اصلاح طلبی و مبارزه برای مطالبات رفرمیستی انقلاب سوسیالیستی سر بیرون نمیآورد و آن سوسیالیسم یا انقلاب سوسیالیستی که بر دامنه روند رفرم به پیروزی می رسد درست و بی کم و کاست همان سوسیالیسم روسی است. برای اینکه مروجان و هواداران و ابوابجمعی سوسیالیسم اردوگاهی را شناخت باید قبل از هر چیز موضوع را از اینجا یعنی از درکشان نسبت به مضمون و نحوه طرح راه حل کمونیستی، چگونگی سازمانیابی توده ای و حزبی طبقه کارگر، تبیین دولت کارگری، روایتشان از مطالبات جاری جنبش کارگری و کار روتین آنها در رابطه با این جنبش مورد توجه قرار داد و دقیقاً در بررسی مسأله از این گذر است که خیلی راحت خسروشاهی مدعی داشتن چشم انداز سوسیالیستی! و صاحب انحصار حق فعالیت در جنبش کارگری! را بر گرد حرم باورها و دریافتها و خط مشی عملی سوسیالیسم بورژوائی در طواف می بینیم. موضوع در عین سادگی به مقدار زیادی غامض است و این غامض بودن خود محصول وارونه پردازی حقایق جنبش کمونیستی طبقه کارگر توسط سوسیال رفرمیسم در طول سالهای طولانی است. خسروشاهی همسان بسیاری فعالین دیگر چپ، همسان "منصور حکمتها" و دیگران میتواند فریاد بر آورد که او بر داشتن چشم انداز سوسیالیستی تأکید دارد و بین تلاش برای تحمیل مطالبات اصلاحی کارگران بر بورژوازی با رفرمیسم بورژوائی عمیقاً فرق مینهد. چگونه می توان او را سوسیال رفرمیست و اصحاب سوسیالیسم بورژوائی خواند؟ او حق دارد که خشمگین شود اما به نفع اوست که به استدلال دیگران در این رابطه توجه نماید. داشتن چشم انداز سوسیالیستی معنایش اعتراف مذهبی به حقانیت سوسیالیسم نیست. سوسیال رفرمیسم به همین اعتراف خشک و خالی بسنده میکند زیرا برای استقرار سرمایه داری دولتی اتفاقاً این نوع افق نمائی هم کافی و هم خیلی متناسب است. برای گرایش کمونیستی طبقه کارگر چشم انداز سوسیالیستی یعنی طرح یک بدیل زنده و بالفعل سوسیالیستی در مقابل عینیت موجود کاپیتالیستی و اعلام اینکه پرولتاریا خواستار جایگزینی وضعیت حاضر با این بدیل کنکرت و ملموس و قابل تحقق در همین شرائط فعلی است. کمونیستها در طرح و تنظیم و توسعه این راه حل کل جامعه سرمایه داری را در قالب موجودش، به بیان

دیگر کل پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی و شرایط زیست و کار و استثمار طبقه کارگر را کالبدشکافی می نمایند، اینکه محصول اجتماعی کار کارگران چه بوده است؟، اینکه آنان چه تولید کرده اند یا نکرده اند؟، فراورده های کار طبقه کارگر به چه سرنوشتی دچار آمده است؟، چه بخشی از حاصل کار به اضافه ارزش مبدل شده و چه مقدار صرف بازتولید نیروی کار کارگران گردیده است. حاصل کار کارگران چه ربطی به زندگی آنان داشته یا نداشته است؟ چگونگی توزیع محصول کار، تقسیم کار اجتماعی موجود و خلاصه جامعه کاپیتالیستی معین را در تمامی دقایقش تشریح می کنند. گرایش کمونیستی بلافاصله بدیل سوسیالیستی این عینیت را نیز برای کارگران طرح می کند و توضیح میدهد که بر متن این بدیل مشخص سرنوشت کار و محصول کار و زندگی انسانها چه می شود. چگونه رابطه خرید و فروش نیروی کار لغو می گردد. چگونه تولید و کار و همه وجوه فعالیت انسانی در خدمت رفع مایحتاج زیستی و رفاهی شهروندان قرار میگیرد. توزیع سوسیالیستی محصول اجتماعی کار چگونه خواهد بود. امکانات اقتصادی لازم برای اعلام داوطلبانه بودن کار، ساختار شورائی دخالت همه آحاد انسانها در برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی، از بین رفتن تقسیم کار کاپیتالیستی، زوال دولت و همه وجوه زیست انسانها در این بدیل سوسیالیستی بالفعل را نیز مشخص می سازد. گرایش کمونیستی آنگاه این راه حل کمونیستی را اساس ترویج و تبلیغ خود در درون جنبش کارگری قرار می دهد و می کوشد تا این بدیل زنده اجتماعی را به کیفرخواست روز توده های کارگر علیه تمامیت سرمایه داری مبدل سازد، تا جنبش کارگران را بر محور تقابل مستقیم راه حل سوسیالیستی با عینیت موجود کاپیتالیستی سمت دهد. تا توده های کارگر را برای مبارزه حول این بدیل اجتماعی معین سازماندهی کند. تا کارگران را در جنبش شورائی لغو کار مزدوری متشکل سازد و حزب کمونیست طبقه کارگر را به مثابه قلب تپنده این جنبش شورائی بر پا دارد.

گرایش کمونیستی معنای چشم انداز سوسیالیستی داشتن را اینگونه می فهمد و بر پایه الزامات سازماندهی جنبش سوسیالیستی کارگران برای تحقق این راه حل تکلیف خود را با همه چیز معین مینماید. رفرم را بدون اینکه مردود بداند بازتعریف کمونیستی میکند. در این روایت رفرم معنای بسیار روشنی دارد. رفرم جزء ارگانیک و لایتجزای پیکار طبقه کارگر علیه سرمایه داری است. طبقه کارگر با کیفرخواست زنده و شفاف و بالفعل خود با نظام کاپیتالیستی در پیکاری سرنوشت ساز است و در این راستا بر اساس میزان قدرت و

مقتضای آرایش قوای طبقاتی اش هر چه بتواند دشمن را وادار به عقب نشینی می کند، هر مقدار از حاصل کارش را بتواند از سرمایه داران باز پس می گیرد، به هر اندازه که قادر باشد قدرت سیاسی سرمایه را تضعیف می نماید و نفوذ طبقه خود را توسعه میدهد. تا آنجا که توانش یاری دهد نظم سیاسی سرمایه داری را مختل میسازد و قدرت شوراهایش را مستقر می کند. اینها همه رفرم است و این رفرمها هر کدام در مکان یک پیروزی طبقاتی بر بورژوازی دارای اهمیت هستند. کمونیستهای منتقد سوسیال رفرمیسم نه فقط ذره ای اهمیت مبارزه اقتصادی و مطالبات رفرمی کارگران را کاهش نمیدهند که بالعکس بستر و ظرف واقعی پیشبرد این مبارزات را در پیش روی طبقه کارگر باز می گشایند. آنان پیکار برای دستمزد افزونتر، حق تشکل، آزادی تحزب و بیان یا رفاه اجتماعی بالاتر را مطلقاً تحقیر نمی کنند، اما به کارگران می گویند که شما باید از یک آلترناتیو معین و شفاف و عملی کمونیستی برای پایان دادن به بود و بقای سرمایه داری عزیمت کنید. شما باید با این کیفرخواست روشن و زنده در جبهه پیکار علیه کار مزدوری متحد شوید. باید محور اساسی پیکار را نابودی سرمایه داری و استقرار شرائط زیست و مدنیت کمونیستی قرار دهید، باید نقد کمونیستی وضعیت موجود را به ذهنیت بیدار توده های طبقه تان مبدل سازید. باید این آگاهی را به سلاح مادی پیکارتان توسعه دهید. باید شوراهای خود را پدید آورید و این شوراها را ابزار اعمال قدرت طبقه خویش بر سرمایه داران سازید. باید خواهان محو دولت بالای سر جامعه و جایگزینی آن توسط سازمان شورائی متشکل از آحاد طبقه خود شوید. باید از همین حالا به دولت بورژوازی و به طبقه سرمایه دار اخطار کنید که برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی، تعیین اینکه چه تولید شود و چه نشود، توزیع محصول اجتماعی کار و هر چه که مربوط به کار و زندگی انسانهاست است حق مسلم شوراهای کارگری است. کمونیستهای منتقد سوسیال رفرمیسم با چنگ و دندان و با تمامی توان خویش تلاش مینمایند تا طرح این انتظارات را موضوع تقابل میان توده های کارگر و طبقه سرمایه دار یا دولت سرمایه داری بنمایند. آنان از این گذر با رفرم و مطالبات اصلاحی نیز برخوردار می کنند. به این دلیل کاملاً ساده و روشن که جنگ طبقاتی یک انگاره پردازی اتوپیک نیست. کارگران به میزان قدرت متحد طبقه شان می توانند خواستهایشان را بر بورژوازی تحمیل کنند. آنان در جنگ طبقاتی راستین و شفافی که زیر بیرق کمونیسم و با طرح راه حل سوسیالیستی شان علیه سرمایه داری به راه می اندازند و بر متن مبارزه برای محو تمامیت

سیستم کاپیتالیستی قدم به قدم با بورژوازی دست و پنجه نرم میکنند و در هر قدم خواسته‌هایی را متحقق می‌سازند. دستمزد افزونتر، آزادیهای سیاسی بیشتر، حقوق مدنی مؤثرتر، رفاه اجتماعی گسترده‌تر از جمله مواردی است که به مثابه اصلاحات حلقه‌های پیوسته‌ای از دستاوردهای مبارزه سراسری علیه کاپیتالیسم را پر میکنند. در اینجا ما اصلاحات را مطلقاً نفی نکرده ایم اما تحقق آنها را دستور کار پیکار طبقاتی پرولتاریائی قرار داده ایم که مسلح به راه حل سوسیالیستی و درگیر مبارزه‌ای همه‌سویه برای در هم گسستن اساس بردگی مزدی است. کمونیستهای منتقد سوسیال رفرمیسم با چنین نگاهی به جنبش کارگری و چشم انداز کمونیستی آن، علی‌الاصول برپائی حزبی را دنبال می‌کنند که به پیشبرد مبارزه‌ای این چنین پاسخ گوید. از شوراهای کارگری معینی سخن می‌رانند که ظرف حضور گسترده‌توده‌های کارگر برای مبارزه‌ای از این دست باشد. مضمون کار ترویجی و تبلیغی و فعالیت روتین خویش در جنبش کارگری را از متن الزامات جنبش واقعی سوسیالیستی طبقه کارگر اتخاذ میکنند. آنان سخت بر این نظریه پای می‌فشارند که تنها طبقه کارگری قادر است انقلاب سوسیالیستی را بطور واقعی به پیروزی برساند که از درون جنبشی با این خط مشی و سازماندهی توده‌ای یا حزبی بالیده باشد و در تمامی میادین نبرد از مبارزه برای لغو وضعیت حاضر عزیمت نموده باشد.

گرایش رفرمیستی و هواداران این گرایش طبیعتاً داشتن چشم انداز سوسیالیستی با روایت بالا را قبول ندارند و همه مسائل مربوط به جنبش کارگری، از راه حل کمونیستی گرفته تا مطالبات اصلاحی، نقش حزب، سازمانیابی توده‌ای کارگران و مضمون کار روتین کمونیستی همه و همه را به شیوه‌ای دیگر می‌فهمند. سوسیالیسم برای طیف سوسیال رفرمیستها از منصور حکمت مخترع "کمونیسم کارگری" با احساس کاذب میلیتانته گرفته تا خسروشاهی شیفته سندیکای مستقل فقط یک شعار و آرمان و اسم و اتویی است. آرمان و شعار و پرچمی که داشتن یا نداشتن آنها در جهان مادی پیکار میان طبقات در بهترین حالت فقط بر سفت و شُل بودن موضع سیاسی آدمها در مقابل قدرت سیاسی یا بیان رسمی هویت اجتماعی افراد تأثیر دارد. بر این اساس وقتی که خسروشاهی از بسیج همه نیرو برای سازمان دادن مبارزه کارگران حول مطالبات رفرمی اما با داشتن چشم انداز سوسیالیستی سخن می‌گوید فقط نوعی کلاه شرعی برای تظاهر به کمونیسم دست و پا مینماید. آنچه وی تحت نام پروسه آماده سازی جنبش کارگری برای انقلاب سوسیالیستی طرح می‌کند درست

همان چیزی است که در طی صد سال گذشته طبقه کارگر را هر چه بیشتر در مقابل بورژوازی جهانی خلع سلاح نموده است. این پروسه با مبارزه کارگران برای اصلاحات اقتصادی شروع میشود، از طریق سمت دهی جنبش کارگری به رویارویی با حاکمان دنبال میگردد، ساختن اتحادیه و تشکیل حزب و پیکار برای تسخیر قدرت سیاسی نیز پله های آخرین تکمیل آن را تعیین می نمایند. همان فرمولبندهای آشنای همیشگی که به سیاق آیات و اوراد مذهبی در میان طیف سوسیال رفرمیسم ظاهراً میلیتانت اما ناآشنا با جوهر آموزشهای مارکس از نسلی به نسلی منتقل شده و هر چه نارسائیهها و تناقضاتش بطور عینی عریان تر می شود خلوص مکتبی اش مستحکم تر میگردد! در این روایت مبارزه اقتصادی پیش شرط مبارزه سیاسی و مقابله کارگران با نیروهای دولتی در معیت "چشم انداز سوسیالیستی" کذائی به آماده شدن پرولتاریا برای انقلاب علیه کار مزدوری تعبیر میگردد. خسروشاهی می گوید که:

" ولی آن خواستاران اصلاحات که در نظر دارند با قدرت کارگران و زحمتکشان و با بسیج و سازماندهی آنان، خواستهای دموکراتیک را در جامعه پایدار کنند و این نیرو را به طرف تغییر کامل رژیم برای جایگزینی قدرت کارگری سوق دهند انقلابیون کمونیست هستند. مثلاً در انقلاب ۵۷ نفتگران با اعلام چندین مورد خواست اقتصادی کلیه کارکنان را حول این خواستها بسیج کردند و وارد یک اعتصاب طولانی شدند. آنگاه که آقای انصاری رئیس هیئت مدیره نفت در آن زمان در جمع نمایندگان کارکنان در پالایشگاه اعلام کرد که دولت همه خواستهای اقتصادی را قبول دارد فردای آن روز اطلاعیه ای از طرف کارکنان نفت صادر شد که در برگیرنده خواستهای زیر بود: ۱- لغو حکومت نظامی ۲- انحلال ساواک ۳- آزادی تمامی زندانیان سیاسی ۴- بیرون رفتن کلیه قوای نظامی از محیط های کارگری ۵- محاکمه مسببین کشتارهای اخیر ۶- متحقق کردن خواست فرهنگیان آبادان"

من به این دلیل همه این مطلب طولانی را در اینجا نقل کردم که دقیقاً نشان دهم رفیق ما از رابطه میان اصلاحات اقتصادی و مبارزه سیاسی و پیوستگی آنها در پروسه آماده شدن پرولتاریا برای تسخیر قدرت سیاسی و بالاخره انقلاب سوسیالیستی چه تصویری دارد. اینکه کارگران نفت مطالبات اقتصادی بالا را طرح نمودند شستشان درد نکند، همینطور ادامه پیکار آنها برای لغو حکومت نظامی و آزادی زندانیان سیاسی یا تحقق خواست فرهنگیان آبادان و اخراج نیروهای نظامی از محیط های کارگری مسلماً بسیار ارزنده است. اما اینکه

خسروشاهی این رویارویی کارگران با رژیم شاه و نفس اصرار آنها بر سرنگونی سلطنت را بعنوان نمونه و الگوی تکامل پیکار طبقه کارگر برای جایگزینی ماشین دولتی سرمایه توسط حکومت کارگری معرفی می کند سوای انگاره پردازی عریان سوسیال فرمیستی هیچ چیز دیگری را نشان نمیدهد. کارگران می توانند توفانی ترین صحنه های پیکار سیاسی و میلیتانت و مسلحانه را علیه یک دولت بورژوائی بنمایش گذارند، می توانند دهها یا صدها بار این و آن رژیم بورژوائی را سرنگون کنند در حالی که جنبش آنان افق پایان دادن به بردگی مزدی و استقرار سوسیالیسم را اصلاً در پیش روی خود قرار نداده و از هیچ آمادگی و استخوانبندی سیاسی یا سازمانی لازم برای پیگیری این هدف برخوردار نشده باشد. پیداست که محصول مبارزات و انقلاب آنان در این حالت نهایتاً جایگزینی یک دولت سرمایه داری توسط دولت سرمایه داری دیگر خواهد بود. قرن بیستم سراسر تاریخ اوجگیری این نوع جنبشها و انقلابات است. آیا واقعاً مسخره نیست که برای نشان دادن ظرفیت عظیم اصلاحات! و اثرات سرنوشت ساز آن در آماده شدن کارگران برای تسخیر قدرت و انقلاب سوسیالیستی پس از هزاران آسمان و ریسمان از مطالبه لغو حکومت نظامی یا آزادی زندانیان سیاسی و در بالاترین فاز سرنگونی رژیم شاه استشهاد شود. طبقه کارگر بسیاری از جوامع آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین از درون جنبشهای عظیم انقلابی دولتهائی را سرنگون ساخته اند بدون اینکه این جنبشها و انقلابات ذره ای به تدارک و آمادگی و تجهیز طبقاتی آنها برای برچیدن نظام سرمایه داری کمکی نموده باشد. آیا حداقل تجربه تلخ تاریخ چندین دهه همین جنبشها نباید افراد را متوجه تناقضات فاحش تئوری بافیهای سوسیال بورژوائی خود سازد. طبقه کارگر ایران در جنبش سال ۵۶ و انقلاب ۵۷ تا اوج مبارزه سیاسی علیه رژیم سلطنتی سرمایه به پیش تاخت و در سرنگونی این رژیم فعالترین نقش را ایفاء کرد اما در همان حال بازنده اصلی انقلاب بود چرا؟ جنبش کارگری این دوره بسیاری از توصیه های خسروشاهی را همراه داشت. در فاصله میان ۵۲ تا ۵۶ سرتاسر کارخانه های کشور را عرصه پیکار اقتصادی علیه سرمایه داران و رژیم شاه قرار داد. در درون این اعتصابات گسترده سالی چند بار و هر بار چند هفته بطور مکرر با نیروهای مسلح رژیم وارد مصافی نابرابر گردید و ضرورت سرنگونی سلطنت را با گوشت و پوست لمس نمود. در مناطق خارج محدوده شهرهای بزرگ تمامی شبها برای مقابله با مزدوران رژیم و جلوگیری از تخریب آئونکهایش باریکاد بپا ساخت. در انقلاب ۵۷ همه زرادخانه ها و پادگانهای نظامی

شاه را زیر فشار امواج انسانی نیروهایش به زانو در آورد و نهایتاً پس از همه اینها طوق بردگی مزدی را بگونه ای بسیار رقت بارتر از گذشته بر شانه خود سنگین ساخت، چرا؟ احتمالاً خسروشاهی در تنگنای بی جوابی خواهد گفت زیرا که "حزب" و "سازمانیابی توده ای" و "چشم انداز سوسیالیستی" مطابق توصیه وی را نداشته است. برای اینکه او فرصت بیشتری برای درک تناقضات حرفهایش بیابد من طبقه کارگر ایران در انقلاب ۵۷ را با آگاهترین بخش پرولتاریای جهانی در آستانه عظیم ترین انقلابات تاریخ انسان یعنی انقلاب اکتبر در کنار هم قرار می دهم و همان پرسش بالا را تکرار می کنم. طبقه کارگر روسیه سراسر دو دهه اول و دوم قرن بیستم را در اعتصابات میلیونی اقتصادی علیه کارفرمایان و در خیزشهای عظیم علیه تزار به پیش برد، انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۲ سال بعد انقلاب فوریه را پشت سر نهاد، تحت رهبری رادیکالترین و پیگیرترین حزب کمونیست دنیای روز وارد کارزار سرنوشت ساز اکتبر گردید. شوراها کارگزاران نیز هنوز که هنوز است تالی و بدیلی در دنیا نیافته است. شعار زنده باد سوسیالیسم و برقرار باد دیکتاتوری پرولتاریای وی نیز تمامی جهان سرمایه داری را به رعشه انداخت، ماشین دولتی سرمایه را در هم کوبید و پرچم کمونیسم را بر بام دنیا برافراشت و سرانجام پس از طی همه این افت و خیزهای عظیم دست از پا درازتر در آستان استقرار سرمایه داری دولتی قربانی شد. چرا طبقه کارگر روسیه و انقلاب اکتبر از حصول پیروزی باز ماند؟ آیا اینها اساساً قابل تعمق نیستند و آیا تأکید بر ضرورت درس آموزی از این تجارب فقط مشغله مهمانان ناخوانده جنبش کارگری است؟؟!!

سوسیال فرمیسم مردابی است که آدمها هر چه بیشتر در آن دست و پا زنند بیشتر در گل و لایش فرو می روند. با توسل به اوراد مکتبی "چشم انداز سوسیالیستی"، "داشتن حزب"، "گذر از اصلاحات و مبارزه اقتصادی به پیکار سیاسی" و "باور به تسخیر قدرت" پاسخ هیچکدام از سؤالات بالا داده نمی شود. رفیق ما بپذیرد یا نپذیرد؟ باید بداند که تمامی تعبیرات یاد شده می تواند در خدمت توجیه فرمیسم باشد و جنبش کارگری را در حصار تمکین به ماندگاری سرمایه داری از هر نوع سمت دهی کمونیستی و پیکار علیه بردگی مزدی باز دارد و بالعکس میتواند با نگاهی مارکسی و کارگری و کمونیستی در خدمت بسیج و سازمانیابی طبقه کارگر برای برچیدن بساط سرمایه داری قرار گیرد. نگاه خسروشاهی متأسفانه نگاه نخست است او از کارگران دعوت می کند که برای اصلاحات مبارزه کنند، سعی کنند که در این راستا دموکراسی را بر رژیم تحمیل و نهادینه نمایند، با بهره گیری از

این دموکراسی نهادینه حزب بسازند، شورا درست کنند و سپس آهنگ تسخیر قدرت سیاسی نمایند. در این نگاه به زعم نگاه کنندگان، جنبش طبقه کارگر دارای دو مرحله کاملاً متمایز است. تمامی مراحل نخست جنبش این طبقه که حتی در مورد همین جامعه معین ایران یک قرن پیشینه دارد و معلوم هم نیست تا کی به پایان راه خود برسد از مبارزه برای اصلاحات اقتصادی و نهادینه کردن دموکراسی و آزادیهای سیاسی تشکیل می گردد و فاز دوم آن که فقط یک تابلوی زیبا برای زینت ناکجاآباد تاریخ آینده بشر است آرمان تسخیر قدرت سیاسی را در گوش کارگران زمزمه می کند. در فاز نخست کارگران اصلاً یک طبقه اجتماعی معین با راه حل کمونیستی مشخص در برابر سرمایه داری مطرح نیستند. بلکه صرفاً توده همج الرعائی می باشند که باید برای برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کارشان با سرمایه داران چون و چرا بزنند، اگر حتی حزبی دارند و اگر این حزب نام حزب کمونیست را یدک میکشد باید باز هم کارش دمیدن در تنور اصلاح طلبی و دموکراسی خواهی و نهادینه کردن دموکراسی باشد. این حزب البته می تواند از افق کمونیستی و تسخیر قدرت سیاسی و سرنگون باد سرمایه داری و مانند اینها حرف بزند، این حرف زدن و شعار توخالی عقیدتی دادن کلی هم از سر کارگران زیاد است، زیرا به هر حال توده های کارگر تنها از درون روند اصلاحات است که می توانند برای تسخیر قدرت سیاسی آماده شوند!!! در این نگاه کارگران ترکیبی از توده های انسانی بی تاریخ، فاقد نقد طبقاتی بر سرمایه داری، زبون و عاجز از سازماندهی مبارزه برای لغو وضعیت حاضر، بدون پیشینه پیکار علیه سیستم کاپیتالیستی، بدون کمون پاریس و انقلاب اکتبر، بدون مانیفست کمونیست و کاپیتال و نقد ایدئولوژی آلمانی، بدون جمعیت تجربه شکست اکتبر، بدون هیچ نقشی در تاریخ دویمت سال اخیر بشر، بدون درس آموزی از صد سال سیر و سلوک سوسیال رفرمیستی، بدون ذهنیت منتقد انسانی، فاقد شعور و بصیرت طبقاتی، زبون و فرومانده از ارتقاء نقد طبقاتی به سلاح مادی پیکار و در یک کلام مشتکی توده های انسانی عقب مانده متحجرونند که باید بر سیاق رشد اولوسیونیستی موجودات زنده مراحل تک سلولی و آبی بودن و دو زیستی تنفس کشیدن و خزندگی و پزندگی را پشت سر بگذارند تا در یک قران سعدین محتمل تاریخی سرانجام آهنگ تسخیر قدرت سیاسی کنند و طبیعی است که بعد از اینهمه تنها سرمایه داری غیردولتی را با سرمایه داری دولتی جایگزین سازند.

" در ایران برای آنکه در نهایت حکومت کارگران مستقر شود هیچ راه دیگری جز شرکت در

خواستهای روزانه و اقتصادی کارگران و فعالیت شبانه روزی برای تحقق این خواستهای اقتصادی و دموکراتیک وجود ندارد. دوران گرفتن قدرت توسط گروهی کوچک و حتی مسلح به پایان رسیده، از کانال طرح خواستهای اقتصادی و دموکراتیک و روزمره کارگران و به میدان آوردن این نیروی عظیم می توان این امید را داشت که در مقطعی کارگران و زحمتکشان دست به اسلحه ببرند و فریاد برآورند ما را مسلح کنید. بنابراین چشم پوشی از اصلاحات و خواستهای مقطعی کارگران در ایران به نظر من چشم پوشی از یک انقلاب کارگری است"

شاید زمخت تر و عریانتر از این نتوان نگرش سوسیال رفرمیستی به جنبش طبقه کارگر را فرموله و بیان کرد. خسروشاهی دقیقاً شیپور را از سر گشادش بصدای آورده است. او از کمونیسم و الزامات انقلاب سوسیالیستی کارگران به سمت مبارزات اقتصادی و خواستهای مقطعی کارگران حرکت نمی کند. بالعکس از درون اصلاح طلبی و مبارزه برای تحقق مطالبات مقطعی به تولد جنبش لغو کار مزدوری و تحقق انقلاب سوسیالیستی دل می بندد. در تفکر او نقد کمونیستی شرایط کار و زیست کارگران، انتقال این نقد و آگاهی به قدرت مادی طبقاتی توده های کارگر، تبدیل این آگاهی و قدرت ناشی از آن به ظرفیت طرح خواستهای متناظر با راه حل کمونیستی برون رفت از سرمایه داری، نقش پیشروان کمونیست در سمت دهی سوسیالیستی جنبش کارگری و سازمان دادن شورائی و حزبی این جنبش هیچ جا و مکان مؤثری در پروسه آماده سازی و تدارک طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی ندارد کارگران باید ذلیل، محجور، عاجز و عصا به دست کورمال کورمال منافع خود را بشناسند و با ضرورت انقلاب آشنا شوند. اگر بخواهیم دریاقتهای نظری ایشان را به زندگی بشر بطور کلی تعمیم دهیم باید هر انسانی که از مادر متولد می شود پروسه بالندگی و بلوغ فکری خود را به روال رشد آدمهای دوران پارینه سنگی از سر بگذراند و در این راستا آنقدر عمر کند تا وارد قرن بیست و یکم شود. در همین جا میتوان رمز و راز نگاه خسروشاهی به کمونیستها را نیز بطور عمیق تر و واقعی تر فهمید. او همانگونه که به کرات در جاهای دیگر و حتی اشاره وار در همین مصاحبه تصریح کرده است کمونیستها را حال این کمونیستها هر که باشند اصلاً بعنوان افراد جنبش کارگری به رسمیت نمی شناسد و پروانه فعال کمونیست بودن آنان را مگر در موارد مصلحتی در سایر موارد اصلاً تأیید نمی کند. از نظر وی این کمونیستها مهمانان ناخوانده ای هستند که فرایند توسعه

اولوسیونیستی مبارزه کارگران از مطالبات اصلاحی اقتصادی به خواسته‌های سیاسی خلاف رأی حاکمان و سپس رسیدن به فهم و شعور ضرورت تسخیر قدرت را بر هم می‌ریزند. از همین روی هر نوع تماس آنان با جنبش کارگری باید بر اساس دعوتنامه میزبانان و مراقبین مسؤل نظم اولوسیونیستی و سوسیال رفرمیستی صورت گیرد. خسروشاهی جنبش کارگری را از تاریخ خود، از پیشروان کمونیستش، از نقد طبقاتی اش بر سرمایه داری، از ظرفیت طبقاتی اش برای مبارزه علیه کار مزدوری، از آموزشهای مارکس، از انقلاب اکتبر، از کارنامه بلشویسم، از مانیفست کمونیست، از تمامی تجارب حاصل از نقد گذشته تاریخی و از همه چیز جدا می‌سازد. از کارگران می‌خواهد که خواستار اصلاحات اقتصادی شوند تا بفهمند که حاکمان روی خوشی با این مطالبات ندارند و وقتی این را درک کردند طبیعتاً سیاسی می‌شوند و دموکراسی طلب می‌کنند. آنگاه خواهند دید که این حاکمان اهل اصلاحات نیستند و آزادیهای سیاسی را برای کارگران به رسمیت نمی‌شناسند و بالاخره این شعور را پیدا کنند که باید حاکمان را بر انداخت. ای کاش خسروشاهی حداقل به این موضوع بسیار ساده می‌اندیشید که کارگران برای طی این پروسه هیچ نیازی به او و به هیچ "پیشکسوت" دیگری ندارند. تاریخ سرمایه داری سراسر و بدون ثانیه ای توقف تاریخ مبارزه کارگران علیه بیحقوقی و ستم و فقدان آزادیهای سیاسی و استثمار و مظلوم طبقاتی است. تاریخ جنبش کارگری نیز تاریخ کمون پاریس ها، تاریخ اکتبر ها، تاریخ جنبشهای عظیم در سراسر دنیاست. آنچه که او به مثابه الزامات و شرط و شروط موفقیت این جنبش توصیه می‌کند شنیدنش برای هر کارگری تعجب آور است. در فاصله ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ عظیم ترین اعتصابات چند و چندین هفته ای برای تحقق مطالبات اصلاحی و درگیری با رژیم هار سلطنت سرمایه داری در ایران را کارگرانی سازمان دادند که اکثریت آنها به تازگی از اعماق روستاهای آذربایجان و سیستان و خوزستان و فارس زندگی دهقانی را رها کرده و به فروش نیروی کار روی آورده بودند. خیزشهای عظیم کارگری روسیه در اول قرن بیستم نیز توسط کارگرانی از همین دست صورت می‌گرفت. جنبش عظیم کارگری قرنهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ در اروپا نیز چنین بود. کارگران اصلاً منتظر ننشسته بودند تا مارکسی پیدا شود و به آنها رسم و رسوم مبارزه اقتصادی یا مطالبات اصلاحی سیاسی یاد دهد. وقتی مارکس و مارکسها به میدان آمدند هم آن کارگران سواى افرادی مانند شهروند "تولوز" به وی نگفتند که لطفاً مزاحم فرایند نشو و نمای مبارزات ما از اقتصاد به سیاست و تسخیر قدرت نشو!

بالعکس مانیفست کمونیست او را درس مؤثری برای پیشبرد پیکارشان علیه سرمایه داری یافتند. البته در این میان جماعتی نیز از وی پیغمبر ساختند تا به شیوه دیگری غیر از شهروند تراز او را بطور اساسی و جدی از طبقه کارگر جدا کنند.

خسروشاهی می گوید که اگر کارگران برای تحقق مطالبات اقتصادی و دموکراتیک به میدان آیند آنگاه این شانس وجود دارد که آنها روزی روزگاری فریاد برآورند رهبران ما را مسلح کنید!! عجب! مگر نه اینکه کارگران تاریخی است در چهارگوشه دنیا برای اصلاحات اقتصادی و مطالبات اصلاحی مبارزه کرده و آخر کار هم فریاد کشیده اند، رهبران ما را مسلح کنید، بعد هم مسلح شده اند، رژیم را برده و رژیم را آورده اند. شما یا تاریخ جنبش کارگری را نمی دانید یا از تکرار این تراژدی خونین که هر کدامش به بهای خون نسلی از کارگران این و آن جامعه تمام شده احساس ملال نمی کنید!! دومی بیشتر محتمل است تا اولی زیرا که اگر هم تاریخ را ندانید حداقل فریاد کارگران ایران در سراسر سال ۵۷ را بیاد دارید که می خواستند تا آنان را مسلح کنند. آیا واقعاً بی انصافی نیست که شما درسی از این تراژدی نیاموخته اید؟؟!! آیا کمبود طبقه کارگر ایران در آن روزها عدم عبور از مراحل مبارزه اقتصادی و سیاسی یا عدم آمادگی برای مسلح شدن و سرنگون ساختن رژیم بود؟ نه، رفیق عزیز! کارگران همه این کارها را کرده بودند و هیچ کم و کسری در این عرصه ها نداشتند. کمبود اساسی آنها درست همان چیزی است که جنابعالی همانند بسیاری معتقدید نباید پیرامون آن با کارگران سخن گفت. کارگران ایران فاقد دورنمای روشن سوسیالیستی بودند. برای اصلاحات اقتصادی مبارزه کرده بودند، لغو کار مزدوری را محتوای پیکار خود نساخته بودند. فریاد مرگ بر شاه آنها گوش فلک را کر می کرد اما در اینکه بعد از شاه باید چه باید بکنند دچار معضل بودند. سلطنت بورژوازی را ساقط نمودند اما راه و رسم برپائی مدنیت سوسیالیستی و ساختن جامعه ای گسسته از کار مزدوری را مضمون مبارزات خود نساخته بودند، برای این کار خود را سازمان نداده و آماده نشده بودند. خواهید گفت برای اینکه نتوانسته بودند دموکراسی را نهادینه کنند. اما حتی در "مهد دموکراسی نهادینه" باب طبع شما هم باز بنا به اعتراف خودتان همان دستاوردهای مختصر جنبش کارگری به سرعت در حال پس گرفتن است. برای اینکه موضوع کمی روشن تر شود اجازه بدهید بدون خیالبافی قدری به سراغ اما و اگرهای تاریخی برویم. اما و اگرهایی که در اساس انگاره پردازی نیستند بلکه عصاره یک نقد کمونیستی از گذشته اند.

اینطور تصور کنیم که جنبش کارگری ایران از مشروطه به بعد تا امروز بجای اینکه با چپهایی از نوع حزب توده، جریانات چریکی و سپس خط ۳ تا ۵ و بالاخره حزب کمونیست و کمونیسم کارگری مواجه باشد با یک جریان واقعاً کمونیستی مسلح به راه حل مشخص سوسیالیستی سر و کار داشت. جریانی که بجای ساختن صدها محافل لیبرال رفرمیستی کارگری در همه جای ایران یا به راه انداختن گروههای چریکی، محافل کارگری واقعاً کمونیستی بپا می ساخت، بجای سندیکاهای صنفی رفرمیست، کارگران را به ساختن شوراهائی که عرصه ابراز وجود آحاد آنان باشد هدایت می کرد. بجای محصور کردن خود در روز کار ۸ ساعته و آزادی بیان و تشکیلات کل جامعه موجود را برای کارگران تشریح کمونیستی مینمود و به شوراها می آموخت که باید عملاً خواستار برنامه ریزی تولید و تعیین سرنوشت محصول اجتماعی کار خویش شوند. به شوراها می گفت که زندگی رایگان مطالبه کنند و از این طریق پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی و نظم تولیدی سرمایه را بر هم ریزند. بجای چون و چرا زدن با رژیم شاه بر سر دموکراسی و

آزادیهای سیاسی با قدرت شورائی طبقه شان این آزادیها را هر چه وسیعتر بر حکومت تحمیل کنند. تصور کنیم بجای مطالبه اصلاحات ارضی و بقول حزب توده مصالحه بین مالک و رعیت!! خواهان تشکیل شوراهای دهقانی، مصادره کلیه اراضی و تشکیل مزارع اشتراکی می شد، بجای شعار "شاه سلطنت کند نه حکومت" مبارزه کارگران و فرودستان را در جهت برپائی حکومت شورائی سوق می داد. تصور کنیم که در روزهای بعد از انقلاب ۵۷ بجای اینکه چراغ بدست برای یافتن آدمهای خلقی در ماشین دولتی هار سرمایه به تکاپو افتد راه حل سوسیالیستی کارگران برای پایان دادن به وجود دولت رسمی و استقرار سازمان شورائی کار و مدنیت سوسیالیستی را در جنبش کارگران تبلیغ و کارگران را حول این راه حل سازماندهی می نمود. بجای دمیدن در شیپورهای هر چه بلندتر در اجتماعات ۳۰ نفری خارج کشوری کمونیسم و مطالبات متناظر با راه حل طبقاتی پرولتاریا را در میان توده های کارگر تبلیغ و ترویج می نمود، محافل کمونیستی کارگران را میساخت و این محافل را به مشارکت مؤثر در سازمان دادن جنبش شورائی و سوسیالیستی کارگران سمت می داد. حال پرسش این است اگر جنبش کارگری ایران اینگونه رهبری میشد و بر این گذر می شتافت آیا همین سرنوشتی را داشت که امروز دارد؟؟ در اینجا مطلقاً سخن از این نیست که در آن صورت این جنبش چه وضعیت معینی داشت. پاسخ این سؤال را هیچکس نمی

تواند بدهد زیرا صدها مؤلفه در این روند مؤثرند. اما در این میان یک چیز روشن است. اینکه امروز نیازی نبود خسروشاهی برای دعوت کمونیستها به هنرنمایی در عرصه کشاندن توده های کارگر به مبارزه اقتصادی و مطالبات اصلاحی نسخه پیچی کند!!! این نوع وصیت و نصیحت و نسخه پیچی به این دلیل تا هنوز در ذهن خسروشاهی و دیگران معقول می نماید که بصورت یک سنت در تمامی طول این ۱۰۰ سال بدون هیچ بازنگری با آنها همراه بوده است و حاصل آن همین وضعیت اسفباری است که همگی ملاحظه می کنیم. رفیق ما بی نهایت خوشخیالی می کند زمانی که تصور می کند برداشت او از مبارزه برای اصلاحات با رفرمیسم مورد نظر اپوزیسیونهای رفرمیستی بورژوازی تفاوت دارد. هر دو از ضرورت اصلاحات سخن میگویند و هر دو با طرح بدیل سوسیالیستی وضعیت موجود و تبلیغ مستقیم این بدیل در جنبش کارگری مخالفند.

خسروشاهی و سازمانیابی توده ای و حزبی کارگران

" اما این که چگونه می شود این اصلاحات را پایدار نگه داشت و امیدوار بود هر روز حرکتی به جلو داشت، من فکر می کنم در مرحله نخست بستگی به اتحاد و یگانگی و خصلت مبارزاتی کارگران دارد. اگر کارگران به این حد از شعور مبارزاتی و طبقاتی رسیده باشند که در مرحله نخست به شکل توده ای سازمان یافته باشند، آنگاه لازمه پیشروی آنها برای رهائی از قید و بند نظام موجود و نفی چنین نظامهایی در گرو ایجاد یک حزب سیاسی از کارگران و روشنفکران کمونیست متعلق به این جنبش است..."

این گفته خسروشاهی حداقل نکات زیر را درون خود حمل می کند.

۱. تا زمانی که کارگران موفق به سازماندهی وسیع توده ای خود نشده اند هیچ نیازی به حزب کمونیست ندارند!!

۲. کارگران باید بر بستر مبارزه برای تحقق مطالبات اصلاحی "شعور مبارزاتی و طبقاتی" لازم را کسب کنند و در آن زمان است که می توانند با همکاری کمونیستها حزب بسازند!!

۳. حزب کمونیست زمانی برای کارگران موضوعیت می یابد که مسأله فرا رفتن از نظام سرمایه داری و تسخیر قدرت سیاسی در پیش باشد!!

۴. کارگران و روشنفکران کمونیست دو پدیده مختلف الخلقه اند که بصورت عناصری متمایز از هم در ساختن حزب دست به دست هم می دهند!!

نخستین پرسش در این رابطه این است که اگر در جامعه ای کارگران کمونیست و فعالین

کمونیست در درون جنبش کارگری حضور دارند و اگر تشکل آنها در یک حزب لازمه بالندگی و پیشبرد پیکار جنبش کارگری است اما کارگران هنوز موفق به سازماندهی وسیع توده ای خویش نشده اند چرا این کمونیستها و کارگران کمونیست نباید حزب بسازند. سؤال دوم در همین رابطه این است که در غالب جوامع دنیا فشار دیکتاتوری و قهر عریان بورژوازی اجازه سازمانیابی وسیع به توده های کارگر نمی دهد. در این صورت آیا نتیجه حکم خسروشاهی این نیست که تشکیل حزب کمونیست کارگران یک پدیده تعویق به محال خواهد بود. آیا معنای دیگر این حکم این نیست که بسیار خوب! حال که دولت سرمایه داری تشکیل سازمانهای توده ای کارگری را قدغن می کند ما هم در همگامی با آنها برپائی حزب کمونیست کارگران را غیرمجاز اعلام داریم؟؟!! اما تناقضات گفته های خسروشاهی به این اندازه محدود نمی شود. او همانگونه که گفتم کمونیستها را عناصر مخل و مزاحم سازمانیابی توده ای کارگران و عامل به کجراه کشاندن مبارزات اقتصادی توده های کارگر تلقی می کند!!، بر همین اساس فکر می کند که جنبش کارگری تا پیش از سازمانیابی گسترده توده ای باید از خطر مداخله این عوامل اخلاکگر در امان باشد!! به این گفته وی توجه کنید:

" در مورد تشکلات توده ای کارگران، این تشکلات لازمه جلو رفتن شان و لازمه تداوم کارشان این است که توسط خود کارگران و بدون دخالت هیچ نیروی سیاسی دیگری، سازمان داده شوند. تشکل توده ای کارگران تشکلی است که وابسته به هیچ نیروی سیاسی دیگری اعم از دولتی و غیردولتی نبوده و حرکت آن توسط منتخبین کارگران به شکل مستقل به پیش برده می شود"

خسروشاهی کمونیستها را عناصری خارجی نسبت به طبقه کارگر ارزیابی می کند و دخالت آنها در سازمان دان توده ای جنبش کارگری را کاملاً مخل و مضر میدانند و از این بابت تفاوتی میان آنها و جمهوری اسلامی نمی نهد!! از همین روی توصیه می کند که تشکل توده ای کارگران باید یکدست و ناب غیر سیاسی بوده و از آن مهمتر اینکه توده های کارگر تا پیش از تحکیم و سراسری کردن سازمانهای توده ای خود اندیشه برپائی حزب کمونیست طبقه شان را نیز به مخیله خویش راه ندهند!! امید این بود که در پی یک قرن تعبیرسازی همه نوعی بورژوائی از آموزشهای مارکس و کمونیسم گامی در بازگشت به کمونیسم و گفته های مارکسی برداشته شود اما مثل اینکه قرار نیست "ابوبکری در سبزواری"

جستجو شود" رفیق ما به این نتیجه رسیده است که کارگران و کمونیست‌ها موجودات بنیاداً متفاوت الخلقه ای هستند. دومی‌ها نه فقط از جنس اولی‌ها نیستند که اساساً به اندازه احزاب رسمی بورژوازی برای آنان خطرناکند. از همین روی کارگران اول باید روی پای خودشان بیایستند و بعد با احتیاط و حزم فراوان اندک اندک از برخی توانائیهای کمونیست‌ها استفاده نمایند و در شرائطی هم همراه آنها و البته با کنترل کردن آنان حزب واحدی درست کنند. او در مکان صاحبخانه جنبش کارگری به این می‌اندیشد که کمونیست‌ها را برای کمک به پیشبرد اهداف جنبش کارگری استخدام و اجیر نماید. درک او در این راستا درکی خطرناک است. او کمونیست‌ها را با حزب توده، اکثریت، راه کارگر و حزب کمونیست کارگری یا جریان‌های مشابه تداعی کرده است. جریان‌هایی که یا رسماً و هویتاً به اردوگاه سرمایه داری تعلق دارند و یا همه دار و ندار و اعتبار سیاسی شان از مشت‌های لفظ بافی‌های مکتبی بعلاوه جار و جنجال‌های توخالی فرقه گرایانه فراتر نرفته است. اما او باید بداند که کمونیسم مکتب نیست و کمونیست‌های واقعی با اعتقادات و باورهای مکتبی شان شناخته نمی‌شوند. کمونیست‌ها فعالین فکری و عملی، صاحب‌نظر و سازمانده، مروج و مبلغ و محل رجوع جنبش کارگری اند. ممکن است در زندان باشند، در تبعید بسر برند، بیکار باشند، در مخفی‌گاه بسر برند اما عرصه زیست و فضای تنفس و مشغله لحظه به لحظه زندگی شان فعل و انفعالات درون جنبش کارگری و سازمان دادن جنبش لغو کار مزدوری است. این نوع کمونیست‌ها را نمی‌توان از طبقه کارگر جدا و آنان را عناصر خارجی جنبش این طبقه قلمداد نمود. حزب طبقه کارگر حزبی متشکل از کارگران کمونیست است اما قبل از هر چیز باید تعاریف ناسیونالیستی و سوسیال‌خلقی از کارگر و روشنفکر و کمونیست را به دور ریخت. کارگر انسانی است که نیروی کارش را به سرمایه می‌فروشد، سرمایه هر گونه دخالت وی و طبقه‌اش را در تعیین سرنوشت محصول اجتماعی کار ممنوع می‌سازد. معیشت، رفاه، آسایش جسمی و روحی و همه مصالح زیست فردی و مدنی وی با مقتضیات سودآوری سرمایه در تناقضی غیر قابل حل قرار دارد. کارگر ممکن است شاغل یا بیکار باشد. مولد یا غیر مولد باشد، آنچه که کارگر بودن انسانها را تعریف می‌کند نه مبادله بلاواسطه نیروی کارشان با سرمایه مولد و تولید مستقیم اضافه ارزش که موقعیت آنان به مثابه فروشنده نیروی کار، هم ترازوی نسبی میزان مزد و سطح معیشت و امکانات اجتماعی وی با سایر کارگران، نقش او بعنوان فردی از طبقه استثمار شونده و حکومت شونده در سازمان اجتماعی

کار و همپیموندی درونی سرنوشت کار و پیکارش با سایر بخشهای طبقه کارگر است. این مؤلفه ها در مورد جماعت موسوم به "روشنفکران کمونیست" نیز معتبر و تعیین کننده است، در این مورد نیز قبل از هر چیز باید تکلیف خود را با روایت پوپولیستی رایج از این اصطلاح مشخص نمائیم، در ادبیات ناسیونال چپ دنیا زیر این نام و نشان طیف کثیری از عناصر اجتماعی با گرایشات، افقها، انتظارات و تعلقات طبقاتی کاملاً متضاد به صرف تشابه صوری در باورهای مکتبی به هم بافته و آمیخته شده اند. طرفداران سابق سرمایه داری دولتی اردوگاهی، آدمهائی که روزی روزگاری با عشق برپائی صنعت مستقل ملی!! خود را به مارکسیسم و پرولتاریا آویخته اند، دلباختگان دموکراسی بورژوائی در جوامع زیر فشار دیکتاتوری هار سرمایه و بالاخره کمونیستهای کارگر همگی در واژه نامه ناسیونال چپ زیر شمول این برجسب کنار هم ردیف شده اند. پیداست که اگر این طیف آفرینی ماوراء زمینی آکنده از تناقض را بشکنیم و به سراغ معیارها و ملاکهای مشخص طبقاتی برویم آنگاه حساب کمونیستهای واقعی را از ناسیونال چپ سابق و لاحق یا اردوگامیان متعبد دیروز و لیبرال توابع امروز جدا خواهیم کرد. و اگر چنین کنیم آنگاه با جمعیتی از کمونیستها مواجه میشویم که امروز به غلط و تحت تأثیر همان القائات پوپولیستی انگ روشنفکر خورده اند!! انسانهائی که از هر رگ و ریشه در درون شرائط کار و زیست و استثمار و بیحقوقی طبقه کارگر دنیا بالیده اند و سراسر زندگی شان از آغاز تا فرجام پیکار بی امان برای حل معضلات و تنگناهای جنبش سوسیالیستی پرولتاریا بوده است. انسانهائی که در تمامی دقایق عمرشان به رهائی طبقه کارگر از یوغ بردگی مزدی اندیشیده اند و در این راستا هر چه توانسته اند، هر چه به فکرشان خطور کرده است و تا هر کجا که آگاهی کمونیستی و نیروی نقد طبقاتی شان یاری داده است عملاً انجام داده اند. این آدمها شاید درس خوانده باشند، قرار نیست کارگران با بیسواد بودن شناخته شوند. ممکن است معلم مدرسه یا پرستار بیمارستان باشند، آخر کارگران غیرمولد هم کارگرند. شاید بورژوازی به خاطر فعالیت سیاسی شان آنان را از اشتغال در مراکز کار و تولید ممنوع ساخته است، در این صورت نباید کارگران کمونیست هم پروانه تعلق طبقاتی آنها را لغو کنند. ممکن است از کار بیکار شده باشند. مگر نه این است که چند صد میلیون کارگر بیکار در دنیا وجود دارد. بنا بر این هیچکدام از این مؤلفه ها تعریف یا رد و نشان درستی از غیر کارگر بودن آدمها بدست نمی دهد. انسانها می توانند درس خوانده و اقتصاددان و دارای نظر و نویسنده

و در تبعید و زندانی و فاقد کار باشند اما در همان حال بطور عملی فعال جنبش کمونیستی طبقه کارگر باشند. تمام بحث بر سر این است که آنان اگر می نویسند، اگر فاقد کارند، اگر در تبعید یا زندانند، اگر خارج یا داخلند چه نقش عملی معینی را در رابطه با جنبش جاری طبقه کارگر، کشاندن این جنبش بر بستر پیکار برای لغو بردگی مزدی، ارتقاء دانش کمونیستی و طبقاتی کارگران، سازمان دادن جنبش کارگری در راستای سرنگونی دولت بالای سر جامعه و استقرار سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی ایفاء می نمایند.

خسروشاهی به هیچکدام از این مؤلفه ها کاری ندارد. او بر پایه یک ترمینولوژی آشنای پوپولیستی از موجودی بنام روشنفکر کمونیست حرف می زند. روشنفکرانی که برای جنبش کارگری موجوداتی خارجی اند، در عالم واقع هیچ سر و کاری با طبقه کارگر و جنبش وی ندارند و تنها ملاک کمونیست بودن آنها لفظ بازی مکتبی بعلاوه دکه سازی در بازار سیاست است. خسروشاهی بدون اینکه هیچ فرقی میان این جماعت و کمونیستهای واقعی بگذارد و در حالی که به درستی و بحق دل پرخونی از حزب سازی سنتی و رایج این جماعت دارد یکجا حکم به نفی ضرورت تشکیل حزب کمونیست کارگران می دهد و اعلام می دارد که کارگران تا پیش از ساختن تشکلات توده ای سراسری خود باید از کمونیستها جداً اجتناب کنند، کمونیستها نیز باید حریم تشکلات توده ای کارگری را نشکنند و از هر نوع مزاحمت و دخالت مخرب کمونیستی در آنها خودداری ورزند!!! البته وقتی کارگران خواستند آهنگ تسخیر قدرت سیاسی کنند آنگاه دیگر لیاقتشان کفاف نمی دهد باید به سرخ کمونیستها بروند و همراه آنها حزب بسازند!!!.

از رفیق مان می پرسیم که اگر حزب اجتماع کارگران کمونیست برای پیشبرد مبارزه طبقه کارگر علیه بردگی مزدی است و اگر کارگران کمونیستی وجود دارند و اگر کمونیستهای از آن سنخ که یاد کردیم در شرائط کار و پیکار طبقه کارگر سرگرم مبارزه اند چرا نباید اینان با هم بطور متحد و هماهنگ کار کنند. چرا نباید در سازمانیابی توده ای کارگران حداکثر نقش را ایفاء نمایند. خسروشاهی بجای اینکه مشخصات یک حزب واقعی کمونیستی، کارگری را تعمق کند و بجای اینکه به نقدی مارکسی از سنت حزب سازی رایج دست بزند اساس برپائی حزب کمونیست کارگران در همه دوران ماقبل تسخیر قدرت سیاسی را زیر سؤال میکشد. حزب مسلماً با مشخصه ها و ملاکهای معینی شناخته میشود. ملاکها و معیارهایی که حضور عینی آنها گواه حقانیت وجودی حزب است حال هر موقعیتی که

میخواهد باشد. کارگران تشکلات توده ای خود را بوجود آورده باشند یا نیاورده باشند. این مشخصات را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

— حزب باید متشکل از کارگران کمونیست به معنایی که گفتیم باشد. کارگرانی که مولد یا غیرمولد، در کارخانه یا سایر مراکز کار، شاغل یا بیکار بطور مستقیم و فعال درگیر سازمان دادن مبارزات کارگران باشند.

— حزب باید از یک نفوذ چشمگیر در جنبش سراسری کارگران برخوردار باشد. باید نوشته ها، گفته ها، رهنمودها، شعارها، تراکتها و اطلاعاتی هایش نیروی را در طبقه کارگر جامعه جابجا کند. این بدان معنی است که اعضاء حزب باید عناصر مورد وثوق، آگاه و ذینفوذ جنبش کارگری باشند، باید در طی سالها بیکار بطور واقعی مورد اعتماد و محل رجوع کارگران قرار گرفته باشند. اجتماع آدمهایی که هیچ تأثیری بر روند مبارزات کارگران ندارند حتی اگر شمار آنها صدها هزار نفر باشد باز هم شایستگی اطلاق حزب بر تجمع خود را ندارند. عکس این قضیه نیز بنوعی و تا حدودی صادق است. گاهی پیش می آید که ۲۰۰ کارگر کمونیست تا بدانجا در درون جنبش کارگری جامعه ریشه و اعتبار و مقبولیت سیاسی یا اجتماعی دارند که پیوند متشکل آنها خود تجسم وجود یک حزب است.

— حزب نمی تواند و مطلقاً نمی تواند به جلب اعتماد توده های کارگر و جانبداری این طبقه از مطالبات، انتظارات و برنامه اعلام شده خود بسنده کند. حزبی که وظائف و کارکردش را در این دایره محدود میسازد هر چه هم رادیکال و چپ یا در واقع چپ نما باشد باز حزبی از نوع احزاب سرمایه است. حزب کمونیست کارگران نمی تواند با جلب حمایت کارگران و به نیابت از آنها قدرت سیاسی را بدست گیرد. حزب کارش متشکل ساختن توده های کارگر، هدایت و پیشبرد مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه، توسعه جنبش شورائی و سوسیالیستی طبقه کارگر و در همه این احوال جریانی فعال و ارگانیک و زنده و پویا در بطن جنبش کارگری است.

— حزب کمونیست با گشایش راه حل شفاف و حی و حاضر کمونیستی در مقابل جنبش کارگری از سایر احزاب و گروههای راست و چپ متمایز می گردد.. برنامه و ادبیات حزب باید بیانگر بدیل سوسیالیستی مشخص و بالفعل پرولتاریا در مقابل عینیت کاپیتالیستی موجود باشد. کارگران ممکن است تحت تأثیر عوامل گوناگون مانند میزان آگاهی کمونیستی یا ضعف و شدت توهمات بورژوائی، سطح مبارزه طبقاتی، درجه موفقیت بورژوازی در

منحرف نمودن این مبارزه و غیره به راه حلها و گرایشات اجتماعی متفاوت تمایل نشان دهند. حزب کمونیست مشروط به اینکه سایر مشخصه های واقعی حزب بودن را دارا باشد تنها از طریق طرح آلترناتیو روشن عملی و زنده خود برای جایگزینی وضعیت حاضر توسط سازمان شورائی کار و مدنیت سوسیالیستی اعتبار واقعی حزب کمونیست کارگران را احراز میکند.

— — حزب نمی تواند تشکلی جدا از کارگران، جدا از پروسه سازمانیابی توده ای طبقه کارگر یا آلترناتیو این سازمانها باشد. افراد حزب به همانگونه که با حضور نافذشان در عرصه پیکار جاری کارگران شناخته می شوند به همانسان نیز با نقش فعال و خلاق خویش در سازمان دادن جنبش شورائی کارگران لمس و احساس می گردند.

— حزب باید بطور مستمر مطالباتی را در دستور کار جنبش کارگری قرار دهد که متناظر توسعه تعرض این جنبش علیه اساس بردگی مزدی باشد.

— حزب باید لحظه به لحظه نقد کمونیستی عینیت موجود کاپیتالیستی را به آگاهی طبقاتی کارگران و این آگاهی را از طریق طرح مطالبات متناظر با رشد جنبش سوسیالیستی و تبلیغ و ترویج آنها به سلاح مادی پیکار طبقه کارگر مبدل سازد.

خسروشاهی برای اینکه تکلیف خود را با فرقه های چپ مدعی حزب کمونیست طبقه کارگر تعیین کند باید به این مشخصات یا مؤلفه هائی از این دست روی می کرد. او واقعاً شیپور را از سر گشادش می دمد. بجای تعمق در ویژگیهای یک حزب واقعی اساس تحزب کمونیستی کارگران را تا زمان بوجود آمدن سازمانهای توده ای طبقه کارگر بتعویق می اندازد. کمونیستها را از هر نوع دخالت در سازماندهی توده ای کارگران ممنوع می سازد و در این راستا آن می گوید و آن می کند که صرفاً مصلحت نظام سرمایه داری و جمهوری اسلامی است.

یک نکته بسیار مهم و قابل توجه در حرفهای خسروشاهی این است که وی نهایتاً بعد از همه این صغری کبری ها حزبی را می خواهد که به نیابت از کارگران قدرت سیاسی را بدست گیرد. حزبی که درست از نوع همین احزاب موجود باشد و هیچ نشانی از حزب کمونیست کارگران نداشته باشد. به این بخش از مصاحبه او توجه بیشتری بنمائید.

"رابطه تشکلات توده ای و حزبی کارگران بدینصورت است که درتشکلات توده ای کارگران با نظرات و دیدگاههای متفاوت مشغول مبارزه مستقیم با رژیم هستند. در این تشکلات آن

دسته از کارگران که با از خودگذشتگی و جانفشانی در جهت آرمان و خواسته‌های کارگران به پیش می‌روند قطعاً پس از مدتی در رأس جنبش کارگری قرار خواهند گرفت. در چنین موقعیتی همین کارگران با بررسی و مشاهده عملکرد سازمانهای سیاسی موجود در جامعه، با حفظ استقلال کامل آن تشکل می‌توانند اعلام کنند که از برنامه و عملکرد فلان حزب که در جهت منافع کارگران به پیش می‌رود حمایت کامل می‌کنند و برای تحقق آن برنامه‌ها، اقدامات عملی‌ای را در دستور کار تشکل توده‌ای قرار می‌دهند"

کارگران باید همچنان از کمونیستها مستقل باشند!! و کمونیستها که در تلقی خسروشاهی کارگر نیستند و اصلاً وجودشان مخل مبارزه کارگران است!! باید حزب خود را بسازند!! بسیار خوب بعداً چه می‌شود؟؟ جواب معلوم است، کارگران به توصیه رفیق مان از ساختن حزب کمونیست خویش پرهیز می‌کنند و کمونیستهای مخل جنبش کارگری طبیعتاً حزب غیرکارگری بر پا میکنند!! بعداً چه میشود؟؟ هیچ، کارگران دارای تشکیلات توده‌ای مستقل از کمونیستها که به یمن استقلال طبقاتی شان!! فاقد حزیند!! و شدت مبارزه با رژیم فرصت حزب سازی را از آنان سلب کرده است می‌آیند و مابین احزاب موجود جامعه یکی را انتخاب می‌کنند!! و طبیعتاً بعد هم با فراخوان همین حزب انقلاب می‌کنند و حزب جدید را بجای رژیمی که سالها با آن پیکار کرده اند بر اریکه قدرت مینشانند!!!

آیا واقعاً کارگران ایران یا دنیا همین حرفها را کم داشتند؟! آیا این حرفها صریح و عریان اعلام این نیست که سوسیال دموکراتها! ناسیونال چپ ها! اردوگاهیهها! آرام بخوابید که ما بیداریم!!

تشکل کارگری مستقلی که رفیق ما آروز میکند در بهترین حالت فقط یک اتحادیه است!! اتحادیه ای از نوع همین اتحادیه های موجود که کارشان متقاعد کردن کارگران به تحکیم طوق بردگی مزدی بر گرده خویش و تمکین به جاودانگی نظم سرمایه داری است. اتحادیه هائی که مظهر محو و مسخ و نابودسازی استقلال طبقاتی کارگرانند و رسالتشان این است که کل قدرت و توان طبقه کارگر را در پشت سر یک حزب سیاسی مدافع نظام انسان ستیز سرمایه داری بسیج کنند. آقای خسروشاهی با طرح این نظریات فقط ثابت میکند که بحق یک سندیکالیست سوسیال رفرمیست است.

راستی راستی خسروشاهی این را نمی‌داند که تشکل مستقل توده‌ای کارگری به روایتی که او می‌گوید معنا ندارد!! او نمی‌داند که اگر کمونیستهای کارگر و کارگران کمونیست و

حزب کمونیست کارگران خواستها و انتظارات طبقه کارگر را بر اساس جهتگیری سوسیالیستی جنبش این طبقه تبلیغ و ترویج نکنند به هر حال گرایشی از بورژوازی با فراغت بال راه حل‌های بورژوائی را برای آنها فرموله خواهد نمود. بازگشت دردناکی به عقب است، تا آنجا که نقدش به تکرار مکررات می ماند و لاجرم سخت ملال آور می نماید اما چاره ای نیست باید گفت و اعتراض کرد. تشکل مستقل کارگران بر خلاف نظر خسروشاهی تشکلی نیست که فقط با مبارزه علیه رژیم سیاسی خصلت نما می شود. بسیاری از اپوزیسیونها و گرایشات درون و بیرون طبقه بورژوازی نیز شاید با رژیم سیاسی حاکم خرده اختلافاتی داشته و چگونگی اجرای نظم تولیدی و سیاسی سرمایه را به روالی متفاوت با رژیم دنبال کنند. چیزی که معمولاً چنین است و تشکل مستقل کارگری!! رفیق ما نیز معمولاً آماج تبلیغات همین گرایشها و دنباله رو راه حل‌های همین احزاب است. آقای خسروشاهی با این تئوریهها فقط به کارگران توصیه می کند که کمونیستها را از خود طرد و به راه حل‌های اپوزیسیونهای بورژوازی تمکین نمایند.

تشکل مستقل کارگران فقط تشکلی است که بدیل شفاف و کنکرت و عاجل کمونیستی کارگران برای پایان دادن به بردگی مزدی را موضوع مبارزه جاری کارگران می کند و برای سازمان دادن جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر تلاش مینماید. این تشکل مستقل همان حزب کمونیست کارگران است که به میزان نفوذ، مداخله و اجتماعی شدنش در طبقه کارگر جنبش کارگری را نیز از آسیب پذیری در مقابل راه حل‌های بورژوائی باز می دارد و از این گذر بدان استقلال طبقاتی می بخشد.

خسروشاهی میگوید که کارگران با تشکل مستقل خود از میان احزاب سیاسی موجود سیاستها و خط مشی یک حزب را انتخاب و از آن حمایت کنند. معنای صریح این حرف این است که کارگران باید از برپائی حزب کمونیست طبقه خویش احتراز نمایند و با حمایت از فراخوان یک حزب سیاسی غیر کارگری آن حزب را بقدرت برسانند. خوشا به حال طبقه کارگر جامعه ای که "پیشکسوتانش" ۸۰ سال پس از انقلاب اکتبر و ۱۵۲ سال پس از صدور مانیفست کمونیست تازه به اینجا رسیده اند!! بسیار غم انگیز و رقت آور است اما واقعیت دارد. شاید خسروشاهی واقعاً چنین نیاندیشد و امید آنست که واقعاً چنین باشد. شاید فرمولبندیهای وی با آنچه که او واقعاً آروز می کند و برای پیشبردش مبارزه می نماید تفاوت جدی داشته باشد. این احتمال اساساً منتفی نیست اما مشکل چندان را حل

نمی‌کند. ترجمان زمینی اندیشهٔ انسانها کاری است که انجام می‌دهند نه داعیهٔ راست یا دروغ نیت خیری که در سر می‌پرورانند.